

مؤلفه‌های پسااستعماری در رمان راه خورشید «الطریق إلى الشمس»: شرق - غرب» نوشته عبدالکریم ناصیف

جواد اصغری*

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

سیمین غلامی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

(از ص ۲۱ تا ۴۰)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۱۶

چکیده

یکی از رویکردهای ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی نقد پسااستعماری است که نتایج استعمار در متون ادبی را تحلیل و به کشف مؤلفه‌های پسااستعماری در ادبیات می‌پردازد. این نقد یکی از موضوعاتی است که توجه ناقدان را در قرن بیستم به خود جلب کرده است. عبدالکریم ناصیف از نویسندگان معاصر توانمند سوری است که برای مخاطب ایرانی ناآشناست. وی با نگارش کتاب «راه خورشید» کوشیده است، موضوع مبارزه با استعمار را سر لوحه کار خویش قرار دهد. از آنجا که این نویسنده پیامدهای استعمار سوریه در زمان اشغال توسط فرانسویها را در این رمان به تصویر می‌کشد. بررسی کتاب وی حائز اهمیت می‌باشد. وی دیدگاههای قابل تأملی درباره استقلال سرزمین با حفظ ارزشهای دینی و سنتی، بیداری جهان عرب، مبارزه یک ملت برای آزادی به موازات ماجرای عاشقانه مطرح می‌کند. پژوهش پیش رو در حوزه این رهیافت نقدی می‌کوشد تا به واکاوی مؤلفه‌های پسااستعماری از قبیل شرق شناسی، اروپامحوری، دیگری و فرودست با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی در این رمان بپردازد. نتیجه بحث نشان می‌دهد که چگونه نویسنده با روی آوردن به دیدگاه ضد استعماری توانسته تأثیرات و پیامدهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی استعمار در خاورمیانه به ویژه در کشور سوریه را با بهره گیری از روایتی چند لایه توصیف کند و در حیات بخشیدن به سنت‌های فرهنگی و ملی آنها به ایفای نقش بپردازد. می‌توان گفت که مؤلفه پسااستعماری شرق شناسی در این رمان نمود برجسته‌ای دارد. در واقع، نویسنده با پر رنگ جلوه دادن شرق به عنوان مؤلفه پسااستعماری و عنصر مکان در این رمان تقابل دو فرهنگ شرق و غرب را نشان می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: پسااستعماری، عبدالکریم ناصیف، شرق شناسی، اروپامحوری، «راه خورشید شرق - غرب».

۱. مقدمه

ادبیات به مانند پدیده‌ای پویا همواره در پیوند با رویدادهای اجتماعی بوده است. یکی از جنبه‌های ادبیات داستانی معاصر که در قرن بیستم پدید آمد نقد پسااستعماری می‌باشد. در این جریان نقدی، نویسندگان آثار پیدا و پنهان استعمار را در اشکال مختلف را به نمایش می‌گذارند و پیامدهای آن را بررسی می‌نمایند تا جایی که مبارزه با جلوه‌های مختلف استعمار بنای اولیه ادبیات پسااستعماری را می‌سازد و پیامدهای آن را بررسی می‌نماید.

این نظریه مجموعه‌ای از شیوه‌های انتقادی و نظری را در بر می‌گیرد که در بررسی فرهنگ مستعمره‌های پیشین امپراتوری‌های اروپایی به کار گرفته شده‌اند (مکاریک، ۱۳۸۴: ۳۳۵). صاحب نظران پسااستعمار در جنبه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، علمی، هنری و ... آراء و دیدگاه‌های خود را در یک جریان متقابل اثر گذار و اثر پذیر بیان کرده‌اند. نقطه مشترک اکثر دیدگاه‌های مطرح شده این است که اصطلاح پسااستعماری کل جامعه تحت تأثیر فرایند امپراطوری در لحظه آغاز استعمارگرایی تا همین امروز را در بر می‌گیرد، زیرا اشغال سرزمینهایی که با تهاجم امپراطوری‌های اروپایی آغاز شده بود، همچنان طی فرایند تاریخی ادامه دارد (اشکرافت و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۹). در واقع، اصطلاح پسااستعمارگری همان گونه که ذکر گردید، به تأثیر و تأثر حضور استعمارگران در کشور استعمارزده می‌پردازد و منحصر به تأثیرات زیان‌آور در سیاست و اقتصاد این کشورها نمی‌باشد؛ بلکه در همه زمینه‌های کشور استعمارزده اثر می‌گذارد و به تأثیرات استعمار بر فرهنگ‌ها و جامعه‌ها می‌پردازد (میلنر و براویت، ۱۳۸۵: ۲۰۴).

دیدگاه‌های مطرح شده در حوزه نظریه‌های پسااستعماری به طور کلی در دو دسته تحقیقاتی جای می‌گیرند: ۱. مطالعاتی که به گفتارها و نگرش‌هایی اختصاص دارند که نویسندگان و متفکرانی مانند ادوارد سعید^۱، پیتر هولم درباره شرق نوشته‌اند. ۲. مطالعاتی که به آثار نویسندگان جهان سوم می‌پردازند و تأثیر استعمار در ساختارهای اجتماعی را شناسایی می‌کنند. هومی بابا^۲، گایاتری اسپیواک^۳ و بیل اشکرافت از جمله محققان این گروه‌اند (میلز، ۱۳۸۲: ۳۵). گروه دوم این دسته‌بندی، بیشتر بر دیگری استعمار شده تأکید می‌کند و به نفوذ غرب در ساحت گفتمانی شرق می‌پردازد که مطالعات فرودستان نیز نامیده شده است (قاسمی، ۱۳۸۸: ۲۲۴).

فرانتس فانون^۴ از مؤسسان اولیه نظریه پسااستعماری است که به صورت گسترده نظام پسااستعماری را مورد انتقاد قرار داده است. وی استعمار را نظام سرکوب نژادی و پر دسیسه‌ای می‌داند که بر ذهن، نگرش و رفتار افراد اثر می‌گذارد (ساعی، ۱۳۸۵: ۱۳۸). ادوارد سعید از نخستین کسانی بود که سبب شکل‌گیری کامل نظریه پسااستعماری گردید. وی با نگارش کتاب‌هایی چون «شرق‌شناسی»، «فرهنگ و امپراطوری» و... به بسط و گسترش این نظریه کمک شایانی کرد و از آن پس این نظریه به طور گسترده در حوزه ادبیات و نقد ادبی جای خود را باز کرد و بعد از او اندیشمندانی همچون هومی بابا و گایتری اسپیواک ادامه دهنده کار وی در این حوزه بودند. از نظر سعید، گفتمان استعمار مبتنی بر این اندیشه‌ای است که در جهان غربی‌ها هستند و شرقی‌ها باید تحت سلطه غربی‌ها باشند و این سلطه معمولاً بدان معناست که باید اراضی‌شان تحت اشغال قرار گیرد، درونشان تحت کنترل باشد و جان و مالشان تحت اختیار این یا آن قدرت غربی باشد (سعید، ۱۳۹۰: ۸۶).

به طور کلی ادبیات پسااستعماری تلاش دارد ضمن معرفی فضای استعماری از جنبه‌های نفوذ و تأثیرگذاری سلطه غرب در آثار ادبی که به طور پنهان چهره فرودستی، دیگربودگی و مستعمره فرهنگی را به ملل تحمیل می‌نماید و همچنین از نوع واکنش‌های صورت گرفته نسبت به غرب در آثار نویسندگان رمزگشایی کند و بیشتر در پی آشکارسازی و ایجاد دیدگاه انتقادی، تضعیف و تزلزل در سلطه و برتری غرب شکل گرفته است. ادبیات پسااستعماری در دو حوزه عمده دسته‌بندی می‌شود: «بخشی از این آثار را استعمارگران به نگارش در آورده‌اند. بخش اعظم آن را مردم مورد استعمار یا ملت‌هایی که بیشتر مورد استعمار بوده‌اند، نوشته‌اند و همچنان می‌نویسند» (تایسن، ۱۳۸۷: ۵۳۰).

رویکرد پسااستعماری از موضوعاتی است که نویسندگان و روشنفکران کشورهای تحت سلطه بسیار بدان توجه نموده‌اند. این ضرورت تا جایی احساس شده است که نویسندگان با نگارش داستان‌ها و رمان‌هایی تلاش کرده‌اند آثار سوء پیدا و پنهان استعمار را در اشکال مختلف آن به نمایش بگذارند و پیامدهای آن را بررسی نمایند، تا جایی که مبارزه با جلوه‌های مختلف استعمار در آثار روشنفکران، پایه اولیه ادبیات پسااستعماری را بنا نهاد. این نوع ادبیات جایگاه خود را در میان آثار ادبی جهان باز کرد. سوریه از جمله کشورهایی است که در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۱ زیر یوغ استعمار بوده و این مسأله سبب رشد ادبایی گردیده، تا مسأله استعمار را موضوع اصلی رمانهای خود

قرار دهند. عبدالکریم ناصیف از جمله نویسندگان معاصر سوری است که در آثار خویش به بازتاب واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی در سوریه و دیگر کشورهای خاورمیانه توجه ویژه‌ای نشان داده و به انتقاد از فضای استعماری در منطقه خاورمیانه پرداخته است. از آنجایی که وی رمان «راه خورشید شرق - غرب» را با دید استعماری نوشته، می‌توان این اثر را با تکیه بر نظریه‌های استعماری نقد و بررسی کرد.

در مورد پیشینه پژوهش می‌بایست گفت به خاطر تازگی بودن این مساله، نوشتارها و کتاب‌های انگشت‌شماری درباره آن به رشته نگارش درآمده است. تاکنون مقاله‌ای به گونه جستار پیش رو به بررسی و بازنمایی مؤلفه‌های پسااستعمار در رمان عبدالکریم ناصیف پرداخته که این امر نشانگر تازگی، اهمیت و ارزش این مقاله است. در زمینه پسااستعماری مقالاتی نوشته شده است که عبارتند از: «مقایسه و تحلیل جلوه‌های پسااستعماری در رمان‌های «موسم هجرت به شمال» طیب صالح و «سووشون» سیمین دانشور، نوشته مریم شکوهی نیا، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۹۳ش؛ «واکاوی جلوه‌های فرودست پسااستعماری در رمان جای خالی سلوچ» نوشته سمیه حاجتی، فصلنامه تخصصی دانشگاه گیلان، ۱۳۹۴ش؛ «خوانش پسااستعماری رمان موسم هجرت به شمال اثر طیب صالح» نوشته کمال باغجری، فصلنامه ادب عربی دانشگاه تهران، ۱۳۹۴ش؛ «تحلیل گفتمان پسااستعماری در رمان شرفه الهذیان اثر ابراهیم نصرالله» نوشته احمد رضا صاعدی، نشریه ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۱۳۹۴ش، شماره ۱۳؛ «نقد پسااستعماری روزگار تفنگ اثر حبیب خدادادزاده» نوشته عبدالله آلبو غبیش، نشریه ادب و زبان دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۱۳۹۵ش، شماره ۴۰.

این پژوهش در پی آن است تا به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱. مهمترین چالش‌های استعماری در رمان «راه خورشید» چیست و چگونه نویسنده به آن پرداخته است؟

۲. ناصیف چگونه در این رمان مفاهیم و معیارهای استعماری همچون شرق، غرب، من/دیگری، اروپا محوری، و فرودست را به چالش کشیده است؟

۲. زندگی و آثار عبدالکریم ناصیف

عبدالکریم ناصیف در شهر مبعوجة (سلمیة) سوریه در سال ۱۹۳۹ م پا به عرصه گیتی نهاد. وی حرفه‌های مختلفی از جمله معلمی، افسری و کارمندی را تجربه کرد، سپس سر دبیر مجله «المعرفة» گردید. بعد از مدتی عضو انجمن داستان‌نویسی شد، سپس در

رشته زبان انگلیسی و زبان عربی در دانشگاه ادامه تحصیل داد (حرفوش، ۲۰۰۰: ۱۰). می‌توان در کارنامه ادبی وی نگارش و ترجمه رمان از انگلیسی به عربی را مشاهده کرد. این نویسنده در زمینه داستان نویسی بسیار چیره دست می‌باشد، هرچند که تاکنون در ایران چندان شناخته شده نیست؛ آثار داستانی وی عبارتند از: «دور باطل» (الحلقة المفرغة ۱۹۸۴)؛ «جستجوی ستاره قطبی» (البحث عن نجم القطب ۱۹۸۵)؛ «مد و جزر» (المد و الجزر ۱۹۸۶)؛ «رمان‌های سه‌گانه» (ثلاثية روائية)، «اوج» (الصعود ۱۹۸۶)، «شکست» (الإنكسار ۱۹۸۷)؛ «عشق و انقلاب» (العشق و الثورة ۱۹۸۹)؛ «زبده شده‌گان» (المخطوفون ۱۹۸۹)؛ «رمانهای سه‌گانه راه خورشید» (ثلاثية روائية الطريق إلى الشمس) «درخشیدن خانواده مر» (تشریفة آل المرء ۱۹۹۲) «شرق و غرب» (شرق و غرب ۱۹۹۶)؛ «ستاره پروین» (الجوزاء ۱۹۹۷)؛ «در آغاز آزادی وجود داشت» (في البدء كانت الحرية ۱۹۹۵)؛ «خوشی‌های شب قدر» (افراح ليلة القدر ۱۹۹۸)؛ «دردهای آوارگان» (مواجه الشتات ۲۰۰۳)؛ «دو روی یک سیمرغ» (وجهان لعنقاء واحدة: ۲۰۰۴) و... باید یادآور شد با اینکه وی در زمینه رمان نویسی در جهان عرب چندان مشهور نگردیده اما با نگارش کتاب «راه خورشید: درخشیدن خانواده آل مر» توانست به یکی از رمان نویسان مطرح جهان عرب تبدیل شود (عزّام، ۲۰۰۵: ۹).

۳. خلاصه رمان

عزیز - قهرمان - داستان با شمس (دختر رئیس قبیله) ازدواج می‌کند و صاحب چندین فرزند می‌شوند. وی در پادگان نظامی ارتش کار می‌کند و با خانواده‌اش در شهر حماه ساکن است، اما چند صباحی نمی‌گذرد که ملک فیصل به سبب حضور فرانسوی‌ها ارتش را منحل می‌کند و عزیز بیکار می‌شود. انقلاب‌های پراکنده ضد استعماری مانند انقلاب شیخ صالح و ابراهیم هناهنو در سوریه شکل می‌گیرد اما به بار نمی‌نشیند. عزیز مجبور می‌شود به کار تجارت روغن و کره روی بیاورد و با دوستش حسنی پسر حاج صبحی دباغ شریک گردد. عزیز به برخی از انقلابی‌ها مانند سویلم پناه می‌دهد. وی مدام در فکر ابراهیم هناهنو است که در محاصره فرانسوی‌ها قرار دارد. خالد آغا (مزدور) و کاپیتان ژیرار به عزیز پیشنهاد می‌دهند تا به ارتش فرانسه بپیوندد، اما عزیز این درخواست را نمی‌پذیرد. کاپیتان ژیرار، خالد آغا را برای خدمت به فرانسوی‌ها بر می‌گزیند، چون وی به خاطر پول هر کاری انجام می‌دهد. وی می‌خواهد عزیز را از طریق شمس (همسر عزیز) به ارتش فرانسه بکشاند اما موفق نمی‌گردد. انقلاب شیخ صالح

شکست می‌خورد و محمد حبال در جنگ با فرانسوی‌ها کشته می‌شود. عزیز که برای کار تجارت به دکان حسنی رفته با تشیع جنازه محمد حبال برخورد می‌کند و ناخواسته به شعار دهندگان ضد استعماری در مراسم تشیع جنازه ملحق می‌گردد. فرانسوی‌ها می‌خواهند عزیز را به جرم شرکت در تظاهرات دستگیر کنند، اما وی را پیدا نمی‌کنند. فعالیت‌های ضد استعماری در گوشه و کنار کشور در حال شکل‌گیری می‌باشند. عزیز با بزرگان علم و ادب و وطن پرستان زیادی مانند: ابومصطفی، رئیس فوزی قاوقجی و... آشنا می‌شود و کم‌کم عضو گروه‌های آزادی بخش سوریه می‌شود. مردم سوریه به قدری در تظاهرات ضد استعماری شرکت می‌کنند تا فرانسوی‌ها از کشورشان خارج شوند. عزیز اعلامیه‌های ضد استعماری پخش می‌کند اما دستگیر می‌شود. شمس برای آزادی شوهرش تلاش می‌کند و نزد رئیس قاوقجی می‌رود. قاوقجی عزیز را از زندان فراری می‌دهد اما سربازان فرانسوی شمس را به عنوان گروگان با خود می‌برند و شمس کاپیتان ژیرار را با چاقو می‌کشد.

۳-۱. شرق شناسی

ظهور شرق شناسی با گسترش استعمار اروپا مصادف بود، از این قرار مطالعات زبان‌ها، مردم‌شناسی، جغرافیا و مذاهب شرق با هم در آمیختند تا نظام دانش و شبکه‌ای را شکل دهند که شرق را از صافی آگاهی غرب می‌گذراند. شرق شناسی بر باور پذیرفته برتری غرب تأکید دارد و بر مجرمیت شرق که خود شرق ناتوان از فهم آن است و غرب باید آن را هم برای خودش و هم برای شرق تفسیر کند. در نتیجه، شرق شناسی برنامه‌ای طراحی شده است برای تولید آنچه آنتونیو گرامشی^۵ هژمونی^۶ می‌نامد. حالت غربی اندیشه که بر شرق غلبه و مرجعیت دارد. این نظام بازنمایی هاست که با گردآوری منابعی که هر گونه تاریخ، فرهنگ یا هویت شرقیان را انکار می‌کند، به آنان زور می‌گوید و یا بر ساخته‌های ایدئولوژیک غربی آنان را معرفی می‌کند (سعید، ۱۳۸۲: ۸).

شرق شناسی اصطلاحی است معادل با انگاره اروپایی شرق و ملازم با تفکر ادوارد سعید (منتقد فلسطینی تبار آمریکایی) می‌باشد. به باور سعید شرق صرفاً زادگاه زبان‌ها و فرهنگ اروپایی نبوده است، بلکه تصویر اروپایی گریز ناپذیری از «دیگری» است، تصویری که برای اروپا مجال تعریف کردن خویش را فراهم کرده است. از این گذشته، شرق شناسی به مانند ساختی از گفتمان ایدئولوژیک اروپایی، این امکان را در اختیار، غرب گذاشته است که شرق را به زیر سلطه و استعمار در آورد و آن را به میل و سلیقه

خود از نو بنا کند. بنابراین شرق شناسی به طور سنتی در خدمت دو هدف بوده است: ۱. مشروعیت بخشیدن به توسعه طلبی و امپریالیسم غرب در چشم دولت‌های غربی و انتخاب کنندگان آنها. ۲. تلاش پنهان برای اقناع «بومیان» مبنی بر اینکه فرهنگ غربی معرف تمدن جهانی است. پذیرش چنین فرهنگی به نفع آنان است؛ برای مثال آنان را از وضعیت «عقب مانده» و «خرافات» که در آن زندگی می‌کنند، نجات می‌دهد و آنان را به اعضای پیشرفته ترین تمدنی که جهان تاکنون به خود دیده است، تبدیل می‌کند. به بیان سعید در کتاب شرق شناسی، گفتمان شرق شناسی با آفرینش شرق، در کار خلق غرب نیز هست. غرب و شرق بر پادارنده تقابلی دوتایی هستند که دو قطب آن یکدیگر را تعریف می‌کنند. انتساب موقعیت فرودستی به شرق از سوی شرق شناسی، همزمان در خدمت موقعیت شکل دهی به موقعیت برتر غرب عمل می‌کند. غرب همواره در مقام «مرکز» به کار پرداخته و شرق همیشه یک «دیگری» حاشیه‌ای است که وجود و تنها تایید کننده مرکزیت و برتری غرب است (برتنز، ۱۳۹۱: ۲۶۰-۲).

در این رمان ناصیف بر تقابل میان دو واژه شرق و غرب تأکید کرده است. این دو واژه که معمولاً دلالت بر کشورهای شرقی و غربی می‌کنند، کارکردی رمزگونه یافته‌اند. رمان «راه خورشید» راهی را به سوی نور و روشنایی معرفی می‌کند که در شرق قرار دارد. هر چند که نویسنده در عنوان رمان کلمه غرب را بعد از شرق می‌آورد؛ اما از آنجایی که خورشید در شرق طلوع می‌کند، به طور ضمنی شرق را بر غرب ترجیح می‌دهد. در واقع، شرق مد نظر نویسنده مکانی است که در آنجا هیچ استعمارگری وجود ندارد و مردم آزادی دارند. هرچند که در این متن کلمه «غرب» به معنای پیشرفت و مدرن بودن است اما هیچ‌گاه «شرق» در جهت مخالف غرب قرار نمی‌گیرد و به کشورهای عقب مانده و بی تمدن آن طور که غربیان معتقد هستند مبدل نمی‌گردد بلکه شرق جایگاه خود را حفظ می‌کند و راه خود را از غرب جدا می‌کند. مکان «شرق» در این رمان از سوی دو گروه (استعمارگر و استعمارزده) تعریف می‌شود. بومی‌های استعمارزده، شرق را دارای مکانی دارای آزادی، تمدن و فرهنگ می‌دانند اما استعمارگران تمدن و پیشرفت را مخصوص به خود می‌دانند و خواهان سلطه بر شرق هستند.

در رمان راه خورشید، شرق جایی است که یادآور دوران راحت و خوش شخصیت اصلی داستان (عزیز) در گذشته است. شرق همیشه خاطرات و احساسات خوبی را در عزیز بیدار می‌کند.

وی برای فرار از دست استعمارگران فرانسوی به دامن طبیعت پناه برده است و با دیدن طبیعت زیبای روستای «سلیمه» که در شرق کشورش قرار دارد به یاد خاطرات گذشته در روستای (أم العیون) می‌افتد.

«چشمه‌های آب زلال از دور دست‌ها می‌درخشند... موجهای روی آب چون سراب درخشاند... در سمت راست، روستای «سلیمه» قرار دارد که با درختان سر به فلک کشیده و دشت‌هایی که محصولاتش درو شده، خود نمایی می‌کند. در سمت چپ، قلعه «شمامیس» بر کوه بلند سر به فلک کشیده، قرار دارد و چهار طرف آن ستون‌هایی از گچ قد علم کرده است.» (ناصریف، ۱۹۹۶: ۱۹۴). در واقع، شرق مدّ نظر نویسنده جایی است که در آن هیچ استعمارگری نیست و آزادی وجود دارد.

استعمارگران اروپایی پس از تسلط بر شرق سعی می‌کنند افکار و اندیشه‌های شرقیان را تغییر دهند و آنها را مطابق بنیان‌های فکری و ایدئولوژیک خود بسازند تا استعمارزده با آنان همسو گردد. از این رو، سعی می‌کنند اندیشه‌ها و آداب و رسوم شرقیان را بی‌فایده و به عنوان مانعی از پیشرفت معرفی کنند. کاپیتان ژیرار که به خانه بومیان استعمارزده رفت و آمد دارد، در صدد این است که کم‌کم تفکرات غربی را به شرقیان آموزش دهد ولی چندان موفق نمی‌گردد. از این رو، به خالد آغا مزدور می‌گوید:

«شرق... عقب مانده است... نگرش اشتباه و تفکری اشتباه دارد.» (همان، ۲۸۷). عزیز و شمس صحبت‌های کاپیتان ژیرار و خالد آغا را درباره شرق نمی‌پذیرند. کاپیتان ژیرار شرق و شرقیان را عقب مانده و خرافاتی می‌داند و وانمود می‌کند که آنها نیاز به تغییر و تمدن شدن دارند و بعد به این نتیجه می‌رسد که حضور آنها در شرق ضروریست. ناصیف در این رمان شرق و غرب را مقابل هم قرار می‌دهد. شخصیت‌ها در رمان شرق و غرب از یک سو با هم به جدال لفظی می‌پردازند و از سوی دیگر جدال فیزیکی با یکدیگر دارند (رک: همان، ۴۸۱).

کاپیتان ژیرار از غرب و پیشرفت سخن می‌گوید و در مقابل شمس، شرق را صاحب تمدن می‌داند و از شرق دفاع می‌کند. کاپیتان ژیرار شمس را به عنوان گروگان به خانه خود برده است و در آنجا آشکارا به شرق توهین می‌کند:

- «ما قویترینیم، ما فرانسه هستیم و فرانسه غرب است... قدرت... تمدن... چگونه

شرق می‌خواهد در برابر ما بایستد، آدم‌های عقب مانده، کودن‌ترین‌ها؟

- ولی آنها بی‌سلاح... بی‌گناه‌ترین افرادند، گناه آنها چی؟

- نه همگی آنها گناهکارند... بی‌سلاح... بی‌گناه... همگی مسول انقلاب هستند... شورش ممنوع... اعتراض ممنوع ...
- اما شما از آزادی... دموکراسی... برابری سخن می‌گفتید ...
- آزادی برای آزادگان است نه برای بردگان و ما تنها آزاد هستیم و شایستگی بهره بردن از آزادی را داریم... اما شرق شایستگی غل و زنجیر را دارد.
- شما همیشه اینجوری از بالا به مردم نگاه می‌کنید.
- البته... ما سرور هستیم، پس چه طور از بالا به مردم نگاه نکنیم... ما قویترینها هستیم که از زمان صلیبها به اینجا آمدیم... ما شام و فلسطین را اشغال کردیم... ما سرور شدیم و شما برده... آیا می‌فهمید؟» (ناصر، ۱۹۹۶: ۴۸۱).

در این قسمت از رمان ما شاهد تقابل دوتایی شرق و غرب و ظهور این تفاوتها در قالب دو شخصیت هستیم. در این تقابل دوتایی، تعقل و برتری غربی که در شخصیت کاپیتان ژیرار آشکار می‌گردد، در برابر احساسات شرقی زنانه که در شخصیت شمس وجود دارد، قرار می‌گیرد. اما هیچ‌گاه غرب به مبدع اصول و شرق به متمدن از چهارچوبها بدل نمی‌گردد. در واقع، نویسنده شمس را به عنوان یکی از قهرمانان قوی این رمان در برابر غرب می‌دهد تا کاپیتان ژیرار را که نماد غرب است از محوریت غرب خارج کند و شرق را اصل و غرب را فرع قرار می‌دهد. شمس خود را از حاشیه بودن خارج می‌کند تا شرق را به جایگاه واقعی برساند. کاپیتان ژیرار استعمارگر مانند دیگر استعمارگران با بیان اینکه دانش و قدرت در دستان غربی‌هاست، سعی می‌کند احساس حقارت را در ذهن شمس ایجاد کند و اعتماد به نفس وی را به عنوان یک استعمارزده بگیرد تا موقعیت خود را تثبیت کند؛ اما با اینکه شمس اسیر است از برتریها و پیروزیهای شرق سخن می‌گوید و در بدترین شرایط خوار و زبونی در برابر استعمارگر غربی را نمی‌پذیرد. در واقع، نویسنده هیچ‌گاه شرق را در جایگاه «فروتر» قرار نمی‌دهد و شخصیتی مانند شمس را خلق می‌کند تا شرق واقعی را به مخاطب بشناساند و غرب را حاکم بلامنازع غرب قرار ندهد (رک: همان، ۴۸۱).

۳-۲. اروپا محوری

بر اساس نظریه اروپا محوری مطلق، اساسا تمدن بشری بر محور تمدن روم، پاریس و آتن شکل گرفته است و در طول تاریخ تمدن مسلط بر همه جوامع بشری تمدن های اروپایی بوده‌اند و اساسا تمدن غیر اروپایی، تمدن محسوب نمی‌شود (بلاوت، ۱۳۸۹: ۱۱).

طبق نظریه اروپا محوری، اروپائیان در چهار مورد خود را از دیگر جوامع برتر می‌دانند، این چهار مورد عبارتند از: دین مسیحی، نژاد سفید، محیط زیست طبیعی و فرهنگ. بعدها تبیین‌های آشکارای دینی محبوبیت خود را از دست دادند و حالا نژادگرایی، محیط زیست و فرهنگ اروپایی رد شده است (رک: همان، ۴۳).

استعمارگران برای استعمار یک کشور در گام اول بر آن سرزمین مستقر می‌شوند و بعد از مدتی کشور را از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در دست می‌گیرند. سپس برای اینکه تسلط خود را توجیه کنند به استدلال‌هایی به ظاهر علمی (مانند اگر ما نباشیم شما پیشرفت نمی‌کنید) متوسل می‌شوند تا حضور خود در شرق را مهم و ضروری جلوه دهند (فانون، ۱۳۶۱: ۵۳).

در این متن، استعمارگران فرانسوی کشور سوریه را اشغال می‌کنند. سپس خود را صاحب علم و تمدن معرفی می‌کنند. از نظر آنها مردم سوریه بی‌سواد، بی‌فرهنگ و از هر تکنولوژی مدرنی دور هستند و نیاز دارند تا علوم جدید را بیاموزند. فرانسویها هدف اصلی خود را از آمدن به این کشور، متمدن کردن سوریه‌ها که از نظر آنها «دیگری» محسوب می‌شوند می‌دانند تا با این تلقین‌های نادرست بتوانند استعمارزده را با اندیشه خود همگام سازند. اما شخصیت اصلی داستان (عزیز) مخالف حضور و تسلط استعمارگران بر کشورش است. او می‌داند که فرانسویها از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند تا بومیان را در سیطره خود بگیرند. از این رو، در نشست‌های سیاسی شرکت می‌کند تا با دیدگاهها و تفکرات استعمارگران آشنا شود. وی در یکی از نشستها قبل از اینکه دکتر توفیق برای سخنرانی در میان مردم آماده شود، بلندگو را در دست می‌گیرد و کارهای ناشایست استعمارگران را برای مردم یادآوری می‌کند تا استعمارزدگان بتوانند با مرکززدایی فرانسویان، خود را از حاشیه بودن خارج کنند و زمام همه کارها را به فرانسویان نسپارند. - ای فرانسه تو می‌خواستی مردم ما را باسواد کنی اما این کار را انجام ندادی... شما به نادانی و ناتوانی مردمان ما افزودید... به عنوان اینکه تمدن و دانش را در میان ما می‌آوردید زشت‌ترین کارها را انجام دادید... مردم ما را کشتید، همه چیز را سوزاندید و غارت کردید... (رک: ناصیف، ۱۹۹۶: ۲۷۲).

درواقع، استعمارگران فرانسوی در آغاز برای همگام کردن بومیان با خود به ظاهر با بومیان دلسوزی می‌کنند و هدف خود را کمک به ترویج علم و فرهنگ مردمان سوریه معرفی می‌کنند اما چون قصدشان غارت ثروت کشور استعمارشده و رواج فرهنگ غربی

است، بعد از مدتی بیشتر مردم از کارها و اهداف واقعی استعمارگران آگاه می‌گردند. در این زمان، استعمارزده رودروی استعمارگر قرار می‌گیرد تا نگذارد استعمارگر با تکیه بر زور و قدرت او را از مرکز به حاشیه براند.

در واقع، استعمارگر گفتمانی را عرضه می‌کند که ساختار و گفتمان سلطه‌گر و اروپا محور را از رهگذر اندیشه‌های سنتی، استعمارزده بومی را دچار گسست کند و بومیان شرقی را در تقابل با قدرت استعمارگر قرار دهد. زمانی که شمس و عزیز به ناچار کاپیتان ژیرار را به خانه خود راه می‌دهند آنها با هم بحث‌های مختلفی می‌کنند. کاپیتان ژیرار می‌خواهد قدرت و تمدن غرب را برای آنها اثبات کند؛ او به آنها می‌گوید:

- دانش، تمدن و علم در نزد ماست. نادانی و بیسوادی پیش شماست... ما تمدن داریم... شما عقب مانده هستید....
- عزیز می‌گوید: اما ما از شما نخواستیم که بیایید.
- نه، شما لازم دارید تا علم را از ما فرا بگیرید، ما اینجا آمدیم تا به شما برق، ماشین، هواپیما و تلفن بدهیم....
- ما خودمان می‌توانیم اینها را فرا بگیریم چه کسی گفته که ما کمک می‌خواهیم؟ چه کسی گفته ما نمی‌توانیم مدرسه و بیمارستان درست کنیم؟
- کاپیتان ژیرار با خنده می‌گوید: مدرسه علوم دینی نه منظورم مدرسه علمی است نه دینی... علمی که پزشکان، مهندسان و مخترع‌ها با آن سروکار دارند..
- تمدن با قدرت حاصل نمی‌شود و فرهنگ با استعمار به وجود نمی‌آید..
- چگونه می‌خواهید آنها را بگیرید، مدرسه‌ها را بدون معلم، راه‌ها را بدون مهندس و بیمارستان‌ها را بدون پزشک باز کنید؟ ما به شما کمک می‌کنیم (رک: ناصیف، ۱۹۹۶: ۳۰۴).

با توجه به روند کلی داستان می‌توان گفت این رویدادها را که در کلیت داستان است شامل گفتمان سلطه‌گر غربی و پادگفتمان واساز شرقی می‌شود، هر کدام از این گفتمان‌ها می‌کوشند خود را بر دیگری غالب سازند. گفتمان غربی تلاش دارد ایده خود را ترویج دهد: برتری سیاسی و در نتیجه، برتری فکری بر شرقی و نیز ناتوانی و فرودستی شرقی. در گفتمان فاعلیت و کنشگری به دست کاپیتان ژیرار است که نماینده اروپا در شرق می‌باشد. وی خود را مدبر و آگاه نشان می‌دهد اما شخصیت استعمارزده‌ای چون عزیز که فردی فهیم و داناست، نقش کنشگری در برابر استعمارگران از خود نشان

می‌دهد و از سنت، فرهنگ و توانایی کشورش دفاع می‌کند و در برابر کاپیتان ژیرار در جایگاه ارباب/ برده، سلطه‌گر/ سلطه‌پذیر، استعمارگر/ استعمارشده قرار نمی‌گیرد و آگاهی و دانایی و متمدن بودن غرب را به چالش می‌کشد.

۳-۳. دیگری

بیگانه‌ستیزی، پدیده‌هراس از بیگانگان و طرد آنان مسأله‌ای است که از دوران قدیم در تاریخ بشر وجود داشته است. این پدیده از آنجا ناشی می‌شود که انسان‌ها تفاوت دیگران با خود را نابه‌هنجار تلقی می‌کنند. و هنگامی که این اندیشه در ذهن همگان به یک باور تبدیل می‌گردد این تصور به وجود می‌آید که موجوداتی با نژاد غیر انسانی و یا حتی با شکل و شمایل غیر معمول وجود دارند. نژادهایی که معمولاً در «جایی دیگر» زندگی می‌کنند. آن سوی رودخانه یا دریا، آن سوی کوه‌ها و بیابان‌ها، در آن سر دنیای شناخته شده و به سان موجودات کاملاً واقعی و عینی وصف شده‌اند (استنو، ۱۳۸۳: ۱۲).

بحث «دیگری» در تقابل دوتایی خود/ دیگری نیز مبتنی بر این فرض است که در دل تجربه شخصی، خودی ذهنی وجود دارد که هر چیزی را به مانند دیگری از خود بیگانه می‌سازد. این تقابل که با اصطلاحات متفاوتی مانند مرکز/ حاشیه و غالب/ سرکوب شده بیان می‌شود، از وقتی که سیمون دوبوار^۷ آن را برای بیان عدم توازن قدرت میان مرد و زن به کار برد، نقش مهمی در نقد فمینیستی ایفا کرده است. (مکاریک، ۱۳۸۴: ۱۱۲).

فرانتس فانون نخستین اندیشمندی بود که مسأله «دیگری» را در ارتباط میان استعمارگر و استعمارزده مطرح کرد. وی استعمارزده را همواره در جایگاه «دیگری» ای که نمی‌تواند نقش «خود» را بر عهده بگیرد ترسیم می‌کند؛ نکته‌ای که محور مباحث پسااستعماری شده است (فانون، ۱۳۵۵: ۲۱۹).

در قرن نوزدهم «دیگری» اجنبی یا غربی در رمان عربی با شکل‌های مختلف پدید آمد و رمان‌های عربی «دیگری» را در قالب مسائل شرق و غرب مطرح کردند. از این رو، شرق به معنای «خودی» و غرب به معنای «دیگری» مد نظر نویسندگان قرار گرفت. اما در قرن بیستم مسأله دیگری ابعاد جدیدتری پیدا کرد. اگر به رمان‌های عربی در آغاز قرن بیستم نگاه کنیم، جدال میان «من» و «دیگری» را می‌بینیم، در این متن‌ها «من» در جایگاه غربی و «دیگری» در جایگاه شرقی نبود. تفاوت بکارگیری جایگاه «دیگری» در

رمانهای عربی را می‌توان در نیمه قرن دوم بیستم مشاهده کرد. در نتیجه همین تغییرات بود که «دیگری» در قالب فرد اجنبی نمایان شد (شحید، ۲۰۱۲: ۲۱۸).

ناصری در رمان «راه خورشید شرق - غرب» به بازتاب برخورد «خود» و «دیگری» می‌پردازد؛ البته نه به این گونه که سراسر داستان خویش را در گرو «دیگری» و «خود» جای داده باشد. هدف این نویسنده، برداشتن و یا وارونه کردن تقابل‌های دوتایی استعمارگر و استعمارزده است (رک: ناصیف، ۱۹۹۶: ۱۱۰).

استعمارزده در این رمان یک فرد ناآگاه از سیاست و تاریخ نیست بلکه وی از مسائل روز آگاه است و توانایی پاسخگویی به سوالات و سخن‌های بی‌پایه و اساس استعمارگر را دارد. عزیز در نشستهای سیاسی با بزرگان شهر رفت و آمد داشته و مدتی در ارتش خدمت کرده است. وقتی کاپیتان ژیرار به خانه عزیز می‌رود و درباره استعمارگران سخن به میان می‌آورد، وی مخالفتش را با حضور هر گونه استعماری در کشورش ابراز می‌کند. - «کاپیتان ژیرار به عزیز می‌گوید: آیا ما را با عثمانی‌های استعمارگر یکی می‌دانی؟ عثمانی‌ها مانند مردانی مریض که در بستر مرگ افتاده‌اند ولی ما جوان هستیم... و تکنولوژی و علم برای شما به ارمغان می‌آوریم.

- من به تو می‌گویم: عثمانی‌ها ما را به اسم دین، همسایگی و تاریخ استعمار کردند اما شما چه دلیلی برای غارت و استعمار ما داشتید؟ شما به اسم حق باطل را برپا کردید، به اسم آزادی بردگی را گسترش دادید و به اسم زندگی برای ما مرگ را آوردید.

- ما! مرگ را!

- بله درباره کشتارهایی که به راه انداختید چه می‌گویید؟ سوزندان و نابودی؟ بازداشتها و زندانها؟

- نه.. نه.. ما وظیفه خود را انجام می‌دهیم و هرکسی در برابر برنامه‌های ما ایستادگی کند سزاوار مجازات است. ما باید شما را آموزش دهیم و شما را متمدن بار بیاوریم...

- ای آقا؛ ما را به حال خود رها کن... ما خودمان یاد می‌گیریم و خیلی بهتر و بیشتر از شما متمدن می‌شویم» (ناصری، ۱۹۹۶: ۳۰۴).

در این متن، استعمارگر گذشته تاریخی و مناسبات فرهنگی و تاریخی سوریه را می‌داند اما در برابر استعمارزده‌ای قرار می‌گیرد که از سیاست و تاریخ گذشته کشورش کاملاً آگاه است و پاسخی که به استعمارگر درباره کارهای استعمارگران قدیمی و نو می‌دهد با تکیه بر اطلاعات خود و دیدگاههای استعمارگران در زمینه استعمار است. آنچه

در اینجا اهمیت دارد، مقاومت عزیز در برابر مالکیت و قدرت استعمارگر است که به نوعی ایستادگی در برابر «دیگر بودگی» می‌باشد. در اینجا استعمارزده در جایگاه «خود» قرار دارد و به عنوان فردی باشعور و متمدن باید آزار و اذیت غربیان وحشی را تحمل کند و این «دیگری» است که رفتاری غیر متمدن و بی‌فرهنگ دارد. می‌توان گفت که نقش «من» و «دیگری» در اینجا کاملاً وارونه می‌باشد. استعمارزده در جایگاه «من» و استعمارگر در جایگاه «دیگری» قرار دارد. عزیز در زندان است و مدام شکنجه می‌گردد. وی میان مرگ و زندگی قرار دارد و با خود می‌گوید:

- « آیا این تمدنی است که کاپیتان ژیرار از آن حرف می‌زند؟ آیا پیشرفت از نظر استعمارگران همان نوآوری در انواع شکنجه استعمارزده به شیوه وحشیانه است؟ و آیا علم و تکنولوژی استعمارگران بکارگیری راههای وحشیانه برای کشتن انسان استعمارزده است؟ (ناصریف، ۱۹۹۶: ۳۵۲)

زمانی که دیگری با اهانت، تحقیر و شکنجه مواجه می‌شود بر وضع موجود می‌شورد تا حاشیگی خود را کنار دهد و استعمارگر نتواند او با خشونت محو و نابود سازد. کاپیتان ژیرار در زندان به عزیز می‌گوید:

- ما بالا هستیم و شما پائین... ما سرور هستیم و شما برده.
- حرفهای شما درباره تمدن، برابری، عدالت چی شد؟
- شما وحشی... حیوان هستید و میان جانوران وحشی و انسانها برابری نیست.
- بسیار خوب... من می‌دانم که تو دشمنی کینه توز و بدخواه هستی... اما فراموش نکن که میان ما (حرمت) نون و نمک است.. ما باهم خوردیم و نوشیدیم.
- هه... هه... گمان می‌کنی ما مانند شما هستیم، عربها به خوردن، نوشیدن، نان و نمک اهمیت می‌دهند ما نان و نمک نمی‌شناسیم، ما شلاق و چماق می‌شناسیم.
- اما تو به خانه من آمدی و غذای مرا خوردی...
- من تا الان به خانهات می‌رفتم و غذایت را می‌خوردم... و همسرت را هم خواهم خورد ...
- فریبکار، استعمارگر حقیر... (همان، ۳۷۳).

در اینجا نیز گفتمان غربی و پادگفتمان واساز شرقی ادامه می‌یابد. اما بومی استعمارزده که قهرمانی شخصیت محور است، در جایگاه دیگری قرار نمی‌گیرد. وی فردی ساده و متفاوت است که مقاومت بالقوه و خاموش خود را در برابر استعمارگر فعال

می‌کند و وی را در جایگاه دیگری قرار می‌دهد. عزیز همچنان به ارزشها و سنت‌های بومی خود پایدار می‌ماند و این استعمارگر است که به هیچ سنت و آداب و رسوم پایبند نیست. زمانی که استعمارگر به عزیز توهین می‌کند، وی بی‌محابا در برابر استعمارگر می‌ایستد و سعی می‌کند با نكوهش سخنان و رفتار استعمارگر او را بی‌تمدن معرفی کند و با این کار استعمارگر را از مرکز بودن خارج می‌کند. در واقع، استعمارگر غربی که در مرکز ساکن است اما ثبات نیافته و نقش «خود بودگی» خویش را از دست داده و از این رو، توان شکل دهی به «دیگری» متضاد با خویش را ندارد، در سطحی دیگر از رابطه، در مقام نماینده استعمارگر در خاک بومی، آماج خشم و نفرت استعمارزده قرار می‌گیرد و گونه‌ای «دیگری» بودن را در میان «خودها» تجربه می‌کند (رک: ناصیف، ۱۹۹۶: ۳۷۳).

۳-۴. فرودست

فرودست، یکی از مهم‌ترین مفاهیم نظریه پسااستعماری است که از بنیادهای نظری مارکسیسم گرفته شده و از سوی نظریه پردازان پسااستعماری و مارکسیست مورد بررسی قرار گرفته است. فرودست در معنای تحت لفظی خود، مقوله‌کسانی است که به لحاظ موقعیت در جایگاه پایین تر قرار دارند. واژه فرودست را نخستین بار آنتونیو گرامشی در کتاب دفتر یادداشت‌های زندان (۳۵-۱۹۲۹) به کار برد. او این واژه را در اشاره به گروه‌های اجتماعی زیر دست و در معنای «متعلق به مرتبه فروتر» به کار گرفت؛ آنان که فاقد وحدت و سازمان گروه‌های صاحب قدرت و سوژه همگونی طبقات حاکم هستند (شاهمیری، ۱۳۸۹: ۱۴۱).

از نظر اسپیواک، فرودست کلمه‌ای مفید است زیرا انعطاف پذیر می‌باشد. این کلمه می‌تواند هویت‌های مبارزاتی و اجتماعی مانند «زن» و «استعمارشده» را در خود جای دهد. اسپیواک تنها کسی است که در نقد متون استعماری به زنان توجه می‌کند، در واقع یکی از تأثیرات مهم سیاسی کار اسپیواک در حوزه مطالعات زنان و نظریه فمینیسم بوده است (مورتون، ۱۳۹۲: ۲۲۰). از معروفترین مقاله‌های وی «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟» می‌باشد. برخی معتقدند که اسپیواک سکوت زنان فرودست را که توسط نویسندگان دولت استعماری بریتانیا محو شده‌اند مورد ارزیابی قرار می‌دهد (همان، ۲۲۰). ناصیف از جمله نویسندگانی است که خواهان شنیدن صدای زن استعمارزده در رمان‌هایش می‌باشد. استعمارگران فرانسوی نه تنها اموال مردم بومی را به غارت می‌برند

بلکه اهداف دیگری در سر دارند، آنها زنان استعمارزده را در جایگاه فروتر قرار داده و با آنها مانند غنائم جنگی رفتار می‌کنند.

کاپیتان ژیرار شمس را به گروگان گرفته است. و می‌خواهد وی را آزار و اذیت کند، اما شمس در مقابل کاپیتان ژیرار می‌ایستد و می‌گوید:

- گم شو...

- می‌گویی گم شوم در حالیکه تو در دستان من هستی؟ حشره‌ حقیر تو را در زیر پاهایم له می‌کنم.

- حشره‌ حقیر!؟ الان حشره‌ای حقیر شدم در حالیکه دیروز (زنی) افسونگر بودم؟» (ناصریف، ۱۹۹۶: ۴۸۵).

کاپیتان ژیرار می‌خواهد با نشان دادن زور و قدرت، وی را مطیع خود سازد، اما استعمارزده مقاومت می‌کند تا در جایگاه برده قرار نگیرد و نقش کنش پذیر نداشته باشد. از این رو، شمس در این رمان تسلیم خواسته‌های شوم استعمارگر نمی‌شود و با خنجری که از خانه خود آورده، کاپیتان ژیرار را به قتل می‌رساند و در پایان رمان وقتی به خانه می‌رود به همسرش می‌گوید:

- من کاپیتان ژیرار را کشتم. به خدا سوگند من، رستم، کاپیتان ژیرار را کشتم (همان، ۴۸۶).

استعمارگر فرانسوی در این متن هست و نیست استعمارشده را متعلق به خود می‌داند و خود را در تصاحب آن مجاز می‌بیند، زیرا از منظر استعلایی و فرادستی به فرودست می‌نگرد. چنین نگاه و تعاملی بیانگر نوعی رابطه سلطه و بردگی است که در آن فرادست برای فرودست تصمیم می‌گیرد. استعمار در گفتمان پردازی‌های مذکر در باب عنصر مونث، نمود می‌یابد. مرد در مرکز و زن در حاشیه قرار می‌گیرد. اما در روایت حاضر راوی به گونه‌ای کنایه آمیز در صدد زیر سوال بردن گفتمان غرب درباره زن است. بنابراین معادله ارباب/ برده را در هم می‌شکند و زن فرودست را کنشگر قرار می‌دهد که استعمار پر قدرت غرب را بر خلاف تصور همگان در گفتار و عمل به زانو در می‌آورد (رک: همان، ۴۸۱-۴۸۷).

اگر چه در تقابل‌های دوتایی غرب/ شرق، عقل/ احساس، فعالیت/ انفعال، زن در جای شرق احساساتی، مبهم و منفعل می‌نشیند و در مقابل مرد مقتدر و فعال معرفی می‌گردد، اما شمس این تلقی رایج را از بین می‌برد و نقش قهرمان قربانی را پس می‌زند.

می‌توان گفت زن استعمارزده نقش محوری در این رمان دارد و توانایی‌های زیادی از خود نشان می‌دهد. وقتی شمس در برابر کاپیتان ژیرار می‌ایستد و وی را می‌کشد، گویی فرودست شرقی نماد غرب یعنی کاپیتان ژیرار را کشته است در واقع، گفتمان سلطه‌گر را به طور فیزیکی از بین برده و پایان ظاهری کاپیتان ژیرار، با خروج و محو واقعی استعمارگران همراه گردیده است. خنجری که شمس به همراه خود از خانه می‌آورد و با آن کاپیتان ژیرار را می‌کشد، در این متن به معنای خاصی اشاره می‌کند. این خنجر که به ظاهر زن شرقی را از مرد غربی جدا می‌کند بیانگر جدایی شرق از غرب نیز می‌باشد؛ دو جهتی که هیچ‌گاه در یک مسیر قرار نمی‌گیرند. به عبارتی؛ می‌توان گفت غرب نمی‌تواند شرق را به زیر سلطه در آورد و در مسیر آن گام بر دارد. از سوی دیگر، فرودست شرقی کاپیتان ژیرار را فرد قدرتمند مانند رستم می‌داند که از پای در آورده و کار ناممکنی را انجام داده است. رستم در ادبیات فارسی جنبه مثبت دارد اما بسیار قوی و شکست‌ناپذیر است و کسی یارای مقابله با آن را ندارد و مغلوب کردن رستم به معنای انجام دادن کاری بس سخت و به دور از عادت است و نویسنده تنها به بعد دوم رستم یعنی قدرتمندی بی‌مانند می‌نگرد بنابراین اینکه یک زن استعمارزده، استعمارگری قوی را به تنهایی بکشد، گویی رستم (قوی‌ترین انسان) روی زمین را کشته است (رک: ناصیف، ۱۹۹۶: ۴۸۱-۴۸۷)

۴. نتیجه

مولفه پسااستعماری «شرق» در رمانهای عبدالکریم ناصیف بسیار بارز می‌باشد. ناصیف در رمان «راه خورشید شرق - غرب» سعی می‌کند، «شرق» واقعی متمدن را به خواننده معرفی کند. وی در این رمان سوریه را به مانند نمادی از شرق می‌داند، که استعمارگران به آن چشم دارند و می‌خواهند شرق افسونگر را از آن خود کنند.

مفهوم من/ دیگری تقریباً بر تمامی مولفه‌های درون متنی «راه خورشید» سایه افکنده است. در این رمان، قهرمانان داستان «عزیز» و «شمس» هیچ‌گاه در جایگاه دیگری و حاشیه قرار نمی‌گیرند. آن دو، شخصیت‌هایی هستند که ارزش‌های فرهنگی جامعه خود را حفظ می‌کنند. آنها به مرکزیت اروپایی و ستم‌های استعمارگران جسورانه می‌تازند و نویسنده نیز سعی می‌کند مفهوم من و دیگری را از اساس ریشه کن کند.

نگارنده، دو مولفه پسااستعماری «جنسیت» و «فرودست» را در یک مقوله قرار می‌دهد، چون مسأله «فرودست» زمانی در نظریه پسااستعماری به یک اصل بدل شد که

«اسپیواک» در مقاله‌ای با نام آیا «فرو دست» می‌تواند سخن بگوید؟ به پیش فرض‌های گروه مطالعات «فرو دست» انتقاد کرد. در واقع، «اسپیواک» «فرو دست» را به زنان استعمارزده بومی اطلاق می‌کند که صدایشان در طول تاریخ خفه شده است. اما مسأله «جنسیت» و «فرو دست» در رمان «راه خورشید» پررنگ تر می‌شود و این دو مسأله در این رمان با هم تنیده می‌گردد. از آنجا که مرد سالاری و امپریالیسم شکل‌های مشابهی از سلطه علیه زیر دست به شمار می‌آیند، «کاپیتان ژیرار»، فرمانده نظامی فرانسویها، سعی می‌کند از زنان استعمارزده سوء استفاده کند. اما «شمس»، همسر عزیز، با «کاپیتان ژیرار» که در صدد سوء استفاده از وی می‌باشد مبارزه می‌کند و او را می‌کشد. ناصیف برخلاف اسپواک که معتقد است زنان استعمارزده فرو دست صدایشان شنیده نمی‌شود، صدای آنها را به گوش همگان می‌رساند و هیچ‌گاه زن را در برابر مرد و تقابل‌های دوتایی، استعمارزده ضعیف و استعمارگر قوی قرار نمی‌دهد. وی برای زنان شخصیت مستقلی می‌آفریند که قادر به تصمیم‌گیری هستند و مردان غربی نمی‌توانند از آنان سوء استفاده بکنند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ادوارد سعید (*Edward Said*) (۲۰۰۳ - ۱۹۳۵): وی در خانواده‌ای مسیحی در اورشلیم دنیا آمد. وی همراه با خانواده‌اش به قاهره مهاجرت کردند و سپس برای ادامه تحصیلات به آمریکا رفت. مهم ترین کتاب وی شرق شناسی نام دارد. وی از پیشگامان نظریه پرداز نقد استعماری و پسا استعماری در ادبیات محسوب می‌شود.
۲. هومی بابا (*Homi Bhabha*) هومی بابا فیلسوف، نظریه پرداز و از متفکران اصلی حوزه مطالعات پسا استعماری در سال ۱۹۴۹ در هند به دنیا آمده، چند گانه بودن محل تولد، تحصیل و زندگی هومی بابا موجب شده که همچون ادوارد سعید، یکی از موثرترین نظریه پردازان فرهنگ آوارگی و سرگردانی و تکثرگرایی فرهنگی باشد.
۳. گایاتری اسپواک (*Gayatri Spivak*): فمینیست و مارکسیست هندی از برجسته ترین منتقدان پسا ساختگرا و نیز از پیشتازان نقد پسا استعماری است، وی در ۲۴ فوریه ۱۹۴۲ در شهر کلکته در خانواده و طبقه‌ای متوسط به دنیا آمد و در سال ۱۹۵۹ در رشته زبان انگلیسی از دانشگاه کلکته لیسانس گرفت.
۴. فرانتس فانون (*Frantz Fanon*): نویسنده، روانپزشک و انقلابی در الجزایر از مستعمرات فرانسه با تابعیت فرانسوی، در سال ۱۹۲۵م به دنیا آمد. او پس از اتمام دوره تحصیلات متوسطه در مارس ۱۹۴۶ در مقام جنگجوی سابق که مجروح شده و مدال گرفته، بورس تحصیلی گرفت و در فرانسه به تحصیل پزشکی و روانپزشکی پرداخت.
۵. آنتونیو گرامشی (*Antonio Gramsci*) (۱۸۹۱-۱۹۳۷): فیلسوف مارکسیست ایتالیایی.

۶. هژمونی، (*Hegemony*) مفهوم هژمونی برپایه آثار فیلسوف مارکسیست ایتالیایی، آنتونیو گرامشی، ساخته و پرداخته شده است و ابزاری برای تحلیل روابط میان ادبیات و جامعه است.

۷. سیمون دوبوار (*Simone de beauvoir*) (۱۹۰۸ - ۱۹۸۶): نویسنده فمینیست و اگزیستانسیست فرانسوی بود که در پاریس دنیا آمد. وی استدلالهای خود را از طریق نظریه اگزیستانسیالیستی فمینیستی بیان می‌کند.

منابع

- استنو، کاترینا، تصویر دیگری، تفاوت: از اسطوره تا پیش دآوری، ترجمه گیتی دیهیم، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۳.
- اشکرافت، بیل و هلن تیفن، امپراطوری و می‌نویسد، ترجمه علی سپهوند، تهران، نارنجستان کتاب، ۱۳۹۲.
- باغجری، کمال، «خوانش پسااستعماری رمان موسم هجرت به شمال اثر طیب صالح»/ ادب عربی، ش ۱، صص ۸۶-۶۱، ۱۳۹۴.
- برتنز، هانس، مبانی نظریه ادبی، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران، نشر ماهی، چاپ سوم، ۱۳۹۱.
- بلاوت، جیمز موریس، هشت تاریخ‌دان اروپا محور، با مقدمه سعیدرضا عاملی، ترجمه ارسطو میرانی و به بان رفیعی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۹.
- تایسن، لیس، نظریه‌های نقد ادبی معاصر، ترجمه مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسینی، تهران، نگاه امروز، ۱۳۸۷.
- حاجتی، سمیه، «واکاوی جلوه‌های فرودست پسااستعماری در رمان جای خالی سلوچ»، نقد ادبی، ش ۳۱، صص ۱۶۱-۱۴۱، ۱۳۹۴.
- حرفوش، سلمان، اطلاعات نقدی (دراسات تطبيقية في الأدب السوري الحديث)، دمشق، اتحاد الکتاب العرب، ۲۰۰۰.
- ساعی، احمد، «مقدمه‌ای بر نظریه و نقد پسااستعماری»، حقوق و علوم سیاسی، ش ۷۳، صص ۱۵۴-۱۳۰، ۱۳۸۵.
- سعید، ادوارد، فرهنگ و امپریالیسم، ترجمه اکبر افسری، تهران، انتشارات طوس، ۱۳۸۲.
- _____، ادوارد، شرق شناسی، ترجمه لطفعلی خنجی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
- شاهمیری، آزاده، نظریه و نقد پسااستعماری، زیر نظر فرزانه سجودی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۹.
- شحید، جمال، صورة الآخر في الرواية العربية، دمشق، سلسلة الآداب، ۲۰۱۲.
- صاعدی، رضا، «تحلیل گفتمان پسااستعماری در رمان شرفه الهذیان اثر ابراهیم نصرالله»، ادبیات پایداری، ش ۱۳، صص ۱۱-۱، ۱۳۹۴.
- عبدالله، ابوغیبش، «نقد پسااستعماری روزگار تفنگ اثر حبیب خدادادزاده»، ادب و زبان، س ۱۹، ش ۴۰، صص ۲۴-۱، ۱۳۹۵.
- فانون، فرانسیس، پوست سیاه (صورتک‌های سفید)، ترجمه محمدمین کاردان، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۵۵.
- _____، انقلاب آفریقا، ترجمه محمدمین کاردان، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱.

- قاسمی، محمدرضا، *پسااستعمارگرایی و امکان تأسیس علوم انسانی غیر عربی*، به اهتمام مسعود آریایی‌نیا، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۸.
- عزّام، محمد، *شعرية الخطاب السردی دراسة، دمشق، إتحاد الكتاب العرب*، ۲۰۰۵.
- مکاریک، ایرناریما، *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه مهراّن مهاجر و محمد نبوی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۴.
- مورتون، استفان، *گایاتری اسپیواک*، ترجمه نجمه قابلی، تهران، نشر بیدگل، چاپ اول، ۱۳۹۲.
- میلز، سارا، *گفتمان*، ترجمه فتاح محمدی، زنجان، انتشارات هزاره سوم، ۱۳۸۲.
- میلنر، آندرو و جف براویت، *درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر*، ترجمه جمال محمدی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۵.
- ناصریف، عبدالکریم، *الطریق الی الشمس شرق - غرب*، دمشق، إتحاد الكتاب العرب، ۱۹۹۶.
- ناظمیان، رضا، شکوهی‌نیا، مریم، «مقایسه و تحلیل جلوه‌های پسااستعماری در رمان‌های موسم هجرت به شمال طیب صالح و سووشون سیمین دانشور»، *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، ش ۲۹، صص ۳۲-۱، ۱۳۹۲.